

حسن بُعد دیگر منشور فاطمه است .
حسن شیر صبر از جان مادر نوش کرده است .
حسن بلوغ بردباری فاطمه است . پاره های سرخ جگر فاطمه است که بر طشت می ریزد .
حسن در تداوم سکوت علی و مظلومیت فاطمه است که صبر می کند . حسن از مادر آموخته است که جز به مصلحت اسلام نیاندیشد .
حسن از مادر آموخته است که چگونه تخم انقلاب بنشانند .
حسن « استعد لسفرک » را از دست های مادر به ارمغان گرفته است . حسن خروش در مقابل پسران طلقا را طنین از فریاد مادر گرفته است . حسن از مادر آموخته است که حتی در دعا و استغفار هم « الجار ثم الدار » .
حسن به استدلال « امامتنا امانا من الفرقه » فاطمه است که امام است و برای « نظاماً للمله » است که طاعت می طلبد .

مهدی شجاعی

ای دوست به پیغام تو شادم اگر آید
چشمم به در و پیک وصال زدر آید
گویند سحر بوی سر زلف تو دارد
بنشسته ام ای دوست که وقت سحر آید
در بین محبان تو هستم به سلامت
ای آنکه کریمی و کریم زنده ز نامت
آواز به لب دارم و طرف چمن آیم
با نام تو بر درگه حق در سخن آیم
تا اینکه در رحمت حق را بگشایی
با ناله یا محسن حق الحسن آیم
کرده غم ما در دل ناز تو اقامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
ای سبزی و زیبایی بستان محمد
سرسبزترین گل به گلستان محمد
بر دست خدا در سحر ناز نشستی
چون جای تو باشد روی دستان محمد
این عرش نشینی بود از اوج مقامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
ماه رمضان سفره لطف و کرم تست
فقر من مسکین بخدا هم و غم تست
کردی تو سلامی عوض تهمت شامی
یمشون علی الارض به وصف قدم تست
آیات خدا آمده در وصف مقامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
سگ راز سر سفره خود طرد نکردی

با دشمن خود آنچه که او کرد نکردی
گرمی دل و زندگی ما کرم تست
جانم بفدایت که دلم سرد نکردی
نوری بده بر جان و دل از فیض کلامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
ای قبله حاجات خریدار گدایباش
ما را تو نگهدار به درگاه خدا باش
اینجا من دلخسته به دنبال تو هستم
محشر تو به دنبال من بی سر و پا باش
ای صاحب دستور شفاعت به قیامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
کوثر ز قدوم تو به حق مستند آمد
بر ابتری دشمن احمد سند آمد
گفتند ملائک که حسن نام علی را
تا در همه جا خوب و مصفا کند آمد
توصیف علی بوده، به هر لحظه پیامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
آئینه احسان قدیم تو حسین است
روشنگر دستان کریم تو حسین است
در وصف مقام تو همین بس که به عالم
دلداده و سرباز حریم تو حسین است
عبد تو حسین گشت و علی بود امامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
ای دیده ما چشمه ابر تو حسن جان
ای کرب و بلا حاصل صبر تو حسن جان
چون قبله تو قبر گل گمشده باشد
با خاک برابر شده قبر تو حسن جان
خورشید به روز و مه شب زائر شامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
سرباز صف اول صفین تو بودی
آری گره جنگ جمل را تو گشودی
هستی به خدا عین علی حیدر دیگر
آری تو امامی به قیامی و قعودی
صلح تو بود اوج غریبی و کرامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
ما مهر تو داریم و به آن مفتخر هستیم
در راه حسین عبد تو قرص قمر هستیم
ای خونچگر از زخم زبانهای مدینه

عمری است پریشان تو پاره جگر استیم
مظلومترین رهبر وادی امامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت
تاریخ ندیده است به خود مثل تو مظلوم
بودی تو پس از مادر خود بی کس و مغموم
از بسکه شدی طالب رخسار کبودش
با دست زن خویش شدی کشته و مسموم
هر چند که شیرین شده آن زهر به کامت
ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

شعر ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام

مسیر عشقبازان سوی یار است
زمین عشقبازی کوی یار است
به هر جان بنگری بینی خدا را
که دائم در تجلی روی یار است
اگر دعوت شدی در این ضیافت
زیمن مقدم نیکوی یار است
شب قدری که قرآن گشته نازل
همه قدرش زعطر بوی یار است
اگر دلها در این شبها خدایی است
بدان ماه مبارک مجتبایی است
حسن سرمایه ی زهرا و حیدر
مبارک سوره ی قرآن داور
دلیل برکت نسل محمد
حسن زیباترین تفسیر کوثر
پس از جد و اب و ام، مجتبی هست

برای چهارده معصوم، سرور

زیا محسن اگر حاجت بخواهی

قسم براو بده، با دیده ی تر

بود نزد خدایش آبرو دار

به نام او گنه از دوش بردار

خدا را شکر نامت بر لب ماست

که نام تو صفای مکتب ماست

حسینت بر تو ما را رهنمون است

رسیدن بر تو اوج مذهب ماست

اگر اهل مناجات خدایی

نگاه تو صفای هر شب ماست

نه که امشب، تمام عمر سوگند

حسن جان یا حسن جان یارب ماست

دوچشمتم از گدا خسته نباشد

درت بر سائلان بسته نباشد

نبی هنگام دیدار تو، مدهوش

که دیدار تو از سر می برد هوش

بدی دیگران و خوبی خود

کنی با حسن خلق خود فراموش

ادب سازی کنی، در کودکی هم

به نزد مرتضی هستی تو خاموش

بود عمری که از زهرا بخوایم

کند ما را به راه تو کفن پوش

اگر از نام ثاراله مستیم
رهین لطف و احسان تو هستیم
تو قرآن کریم و راستینی
خداوند کرم روی زمینی
تمام سوره ی المومنون
که فرزند امیرالمومنین
زتو کم خواستن نوعی گناه است
تو دست باز رب العالمینی
تو آنی که بدون شک بگویم
حسین و کربلا می آفرینی
تو با صلحی که اندر کوفه کردی
مسیر عشق را مکشوفه کردی
الا ای که به هر دوران غریبی
نشان تو بود، جانان غریبی
معاویه تو را بهتر شناسد
که تو در لشگر یاران غریبی
زیارتنامه هم حتی نداری
قسم بر تربت ویران غریبی
امام دوم خانه نشینی
زنامردی نامردان غریبی
تو کودک بودی و غربت کشیدی
تو مادر را به خاک کوچه دیدی
سروده ی جواد حیدری

#####

یا کریم اهل بیت
آقا جان خیلی مظلومی

ای غنچه ی زهرا نظری کن به دلم
کز عشق رخت سرشته شد آب و گلم
ای تو گل زیبای علی و زهرا
گل گفته ز حُسن روی ماهت خجلم



من کیم حجت حق آینه ی ذوالمنم
من کیم وجه خدا ماه زمین و ز منم
من کیم شمع فروزنده هر انجمنم
من کیم چشم و چراغ نبی ماتمنم
من کیم فاطمه را باغ گل یاسمنم
من کریم دو جهان یوسف زهرا حسنم
من کیم نخل امید نبوی را ثمرم
من کیم بحر کمال علوی را گوهرم
من کیم فاطمه را میوه ی قلبم، پسرم
من کیم آنکه ز وصف همگان خوبترم
من کیم آنکه نبی بوسه زند بر دهنم
من کریم دو جهان یوسف زهرا حسنم
من کیم آنکه سر دوش نبی جای من است
جلوه ی حسن و خدا در رخ زیبای من است

*

سرمه ی چشم ملک خاک کف پای من است
دست تقدیر خدا دست توانای من است
هست چون شیر خدا بازوی خیبر شکنم
من کریم دو جهان یوسف زهرا حسنم

*

مصطفی عاشق سرو قد و بالای من است
جاودان دین حق از همت بالای من است
آفرینش همه جا غرق تجلای من است
روح این روزه ی سی روزه تولای من است
*

حج منم، سعی منم، قبله منم، کعبه منم
من کریم دو جهان یوسف زهرا حسنم
مظهر حسن خدا، عز و جل کیست منم
معنی حی علی خیر العمل کیست منم
*

سید و سرور و مولای ملل کیست منم
فاتح وصف شکن جنگ جمل کیست منم
کرده اعجاز علی بازوی دشمن شکنم
من کریم دو جهان یوسف زهرا حسنم
*

حلم من دین خدا را به خدا احیا کرد
صبر من فتنه گران راهمه جا رسوا کرد
آه من تیره شد و بر دل دشمن جا کرد
صلح من مشت معاویہ ی دون را وا کرد
*

حق همین بود که خود واقف ستر و علمم
من کریم دو جهان یوسف زهرا حسنم
من که در دایره ی صبر امامت کردم
من که در پاسخ دشنام کرامت کردم
*

در وطن نیز غریبانه اقامت کردم
همه دیدند که با صبر قیامت کردم
بشنوید از لب 'میثم' که غریب وطنم
من کریم دو جهان یوسف زهرا حسنم



گرد آورنده اشعار مهدی دقیقی

من علی مدح حسن می گویم
با تو ای شیعه سخن می گویم
شب میلاد حسن کوتاه است
آیت الکرسی شهر الله است
سوره ی نصر حسن می گوید
هم، شه بدر، حسن می گوید
صورت ناز حسن قبله ی من
سیرت سبز حسن کعبه ی من
هیچ کس نیست به زیبایی او

گر چه کس نیست به تنهایی او

تا نفس هست به او می نازم

جان خود بر حسنم می بازم

هر که ماه رمضان را دیده

سوی او نور حسن تابیده

هر که احسان کند احسان شد

بر سر خان حسن مهمان شد

هر که ماه رمضان ماند به تن

شد سر سفره ی احسان حسن

هر که کنه رمضان را فهمید

رخت احسان حسن را پوشید

هر کسی آرزوی مردن کرد

رمضان رخت حسن بر تن کرد

گر حسن نیمه کن ماه نبود

هیچ کس بیمه کن راه نبود

گر حسن حاکم این شهر نبود

هیچ کس قاسم این دهر نبود

حسن آن لطف رحیم است رحیم

حسن آن رزق کریم است کریم

حسن آن قاری محزون آوا

آیه روضه نماند نجوا

روضه ی قصه ی بنچاق فدک

روضه ی سیلی و شلاق و کتک

روضه هایی که حسن می داند

فقط از بهر حسین می خواند

حال اینجا چه عجیب است سخن

مادرش گفته غریب است حسن

خورشید حریم اهل بیت است حسن

مجموع شمیم اهل بیت است حسن

امشب تو از و هر آنچه خواهی بطلب

زیرا که کریم اهل بیت است حسن

در جود و کرم، دست خدا هست حسن
دست همه را وقت عطا بست حسن
نومید نگرده کسی از درگه او
زیرا که او کریم اهل بیت است حسن

میلا دیه

ای نور قدیم کردگاری

ایتازه تر از گل بهاری

گل با همه حسن پیش رویت

خاری بود از جمال، عاری

زان دیده مست نرگس آموخت

خود شیوه مستی و خماری

در شام فراق عاشقانرا

گیسوی تو رمز بی قراری

ماه رمضان ز روی ماهت

شد چشمه مهر کردگاری

نور تو صفای طور سیناست

کوی تو حریم دل سپاری

بر سینه خاک مدفن تست

رخشنده مدال افتخاری

ای نور زمین و آسمانها

ای آینه جمال باری

بر لوح زمان بخط زرین

گفتار تو مانده یادگاری

از نور تو ایچراغ دانش

تاریکی جهل شد فراری

عید است شها گدای خود را

از بارگهت مران بخواری

خاموش (حسان) که خودشه دین

داند ره و رسم بنده داری

نور دو چشم مرتضی (ع)

از زلف و خط و قد و خدّ پیوسته دارد ماه من

مُشکی به عنبر برده سر، سروی مرتب با سمن

از غیرت رخسار او وز حسرت گفتار او

پیچیده مه، رخ در کَلَف ۱ درمانده در قعر عدن

لعل لب و ریحان خط دُرّج و دُرّش می‌پرورد

در غنچه گل، در نافه بو، در نی شکر، گل در چمن

در شهر و در بازار و کو از جلوه و از گفت و گو

یعقوب دارد کو به کو صد یوسف گل پیرهن

تیر خدنگ غمزه‌اش ناز و نیاز عشوه‌اش

گیرد درون سینه جا، آرد برون جان از بدن

تا دیدم آن میم دهان، چون دال قدم شد کمان

حیرانم از تنگی آن، در آن چه سان گنجد سخن؟

نوش لبش، مهر رُخش، عقد دُرش پیدا کند

شاهد از قصب، مه بر فلک، گل در چمن، دُر در یمن

از قوت رفتار او، از لذت گفتار او

بالد به خود سر و سهی، آرام گیرد جان به تن

عاشق به وصف روی او، هر دم دُر فشانی کند

آری ز شوق گل شود، بلبل غزلخوان در چمن

از عارض چون مشتری، دل را ربوده آن پری

چشمش پس از غارتگری، افکنده در چاه دُفن

ای نطق شو گوهر فشان، ای خامه شو عنبر نشان

کن روی امید از کسان، در نعت شاه دین حسن

شاهی که جبریل امین، بر در گهش ساید جبین

ذاتش بود قطب زمین، نامش بود فخر زمن

شاه سریر اصطفی ۲، مهر سپهر ارتضا ۳

طوبای باغ لافتی، برهان شک و ریب و ظن

از عرش آمد بر زمین، شام و سحر روح الامین

تا مهد جنباند بین، قدر و کمالش در زمن

از ضریت تیغ و سنان، در دفع خصم بد گمان

از قالب شیر ژیان، بر کنده سر، افکنده تن

سبط رسول، مجتبی، نور دو چشم مرتضی

گل دسته خیرالنسا، فخر زمین، شاه زمن

شاهی که از نصّ جلی، قدرش نمی ماند خفی

در جتّش جاری بود، نهر مصفاً از لبن

بهر چراغ روضه اش، وز بهر شمع قبه اش

نور هدی آمد ضیا، صحن فلک باشد لگن

از هیبتش، از شوکتش، از حشمتش، از صولتش

معیار دیوان قضا، سازد چو قدرش ممتحن

مستوفی جودش اگر، در بیع کالای جهان

از مرزبان کن فکان، خواهد عطا بهر ثمن

صراف گنجور قضا، سازد حواله کاورد

خورشید زر، معدن گهر، نیسان دُرر، مرجان عدن

قوت فزای گلستان، راحت رسان انس و جان

خجالت فزای بحر و کان، رونق ده سلوی و من

از شرم مهر روی او، از گیسوی دلجوی او

شد در کلف مه بر فلک، در نافه شد مشک خُتن

ذات همایون فال او، نام طرب افزای او

شد دافع رنج و الم، شد قالع ۴ درد و محن

از سوزن رنج و عنا، از تار و از پود بلا

دوزد قضا بر قامت بد خواه او هر دم کفن

شد گوشوار عرش دین، از ذات این دُرّ ثمین

بر خاتم دولت نگین، نامش بود بی شک و ظن

ذاتش بود از جلّه و اب، مر آفرینش را سبب

بر صفحه هستی بود، اینشان نشان از ما و من

نخل امل را «لامعا» از حبّ آل آمد ثمر

روز جزا نقد عمل، در حُبّشان شد مرتهن ۵

حبّ نبی و عترتش، در جان و دل دارد مَقَرّ

حاشا گر آن جا بگذرد، گفته نبی حب الوطن

پی‌نوشت‌ها :

-۱کَلَف: داغ‌ها و نشان‌های تیره که بر رخسار ماه دیده می‌شود .

-۱۲صطفاء: برگزیدن

-۱۳ارتضاء: پسندیدن و خشنود شدن .

-۱۴قالع: برکننده و از بین برنده دردها و محنت‌ها (از مصدر قلع)

-۱۵مُرْتَهَن: در گرو.

یوسف حُسن

ایدوست به پیغام تو شادم اگر آید

چشمم به در و پیک وصال زدر آید

گویند سحر بوی سر زلف تو دارد

بنشسته‌ام ایدوست که وقت سحر آید

در بین محبان تو هستم به سلامت

ای آنکه کریمی و کریم زنده ز نامت

آواز به لب دارم و طرف چمن آیم

با نام تو بر درگه حق در سخن آیم

تا اینکه در رحمت حق را بگشایی

با ناله یا محسن حق الحسن آیم

کرده غم ما در دل ناز تو اقامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

ای سبزی و زیبایی بستان محمد

سرسبزترین گل به گلستان محمد

بر دست خدا در سحر ناز نشستی

چون جای تو باشد روی دستان محمد

این عرش نشینی بود از اوج مقامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

ماه رمضان سفره لطف و کرم تست

فقر من مسکین بخدا هم و غم تست

کردی تو سلامی عوض تهمت شامی

یمشون علی الارض به وصف قدم تست

آیات خدا آمده در وصف مقامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

سگ راز سر سفره خود طرد نکردی

با دشمن خود آنچه که او کرد نکردی

گرمی دل و زندگی ما کرم تست

جانم بفدایت که دلم سرد نکردی

نوری بده بر جان و دل از فیض کلامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

ای قبله حاجات خریدار گداباش

ما را تو نگهدار به درگاه خدا باش

اینجا من دلخسته به دنبال تو هستم

محشر تو به دنبال من بی سر و پا باش

ای صاحب دستور شفاعت به قیامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

کوثر ز قدوم تو به حق مستند آمد

بر ابتری دشمن احمد سند آمد

گفتند ملائک که حسن نام علی را

تا در همه جا خوب و مصفا کند آمد

توصیف علی بوده، به هر لحظه پیامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

آئینه احسان قدیم تو حسین است

روشنگر دستان کریم تو حسین است

در وصف مقام تو همین بس که به عالم

دلداده و سرباز حریم تو حسین است

عبد تو حسین گشت و علی بود امامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

ای دیده ما چشمه ابر تو حسن جان

ای کرب و بلا حاصل صبر تو حسن جان

چون قبله تو قبر گل گمشده باشد

با خاک برابر شده قبر تو حسن جان

خورشید به روز و مه شب زائر شامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

سرباز صف اول صفین تو بودی

آری گره جنگ جمل را تو گشودی

هستی به خدا عین علی حیدر دیگر

آری تو امامی به قیامی و قعودی

صلح تو بود اوج غریبی و کرامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

ما مهر تو داریم و به آن مفتخر استیم

در راه حسین عبد تو قرص قمر استیم

ای خونجگر از زخم زبانهای مدینه

عمری است پریشان تو پاره جگر استیم

مظلومترین رهبر وادی امامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

تاریخ ندیده است به خود مثل تو مظلوم

بودی تو پس از مادر خود بی کس و مغموم

از بسکه شدی طالب رخسار کبودش

با دست زن خویش شدی کشته و مسموم

هر چند که شیرین شده آن زهر به کامت

ای آنکه کریمی و کرم زنده ز نامت

yeganeh

(گلبرگ ایام / میلاد امام حسن مجتبی (ع)

پدید آورنده : نامشخص ، صفحه ۱۴۷

مژده میلاد / قطعه ادبی

نرگس کاملی

ماه میهمانی خدا به نیمه رسیده است؛ ماهی که فرشتگان، دسته دسته بین زمین و آسمان در رفت و آمدند و هاله‌های نور اهل ایمان را بالا می‌برند، و هوا عطرآگین بال آنهاست

ناگهان، صدای هلله‌ای به گوش می‌رسد. صدای تسبیح؛ صدای شور و نشاط عرشیان. نوری متولد می‌شود که از عرش تا فرش ر می‌گسترده و جلوه حضور این نور آسمانی، در خاندان وحی رخ می‌نماید

آری، امشت خانه علی (ع) و فاطمه (س) غرق در شادی تولد نخستین فرزند است. امشب تجلی حسن ازلی است که در چهره دلگشای چهارمین معصوم، حسن بن علی (ع) نمایان می‌شود و با آمدنش، جان‌ها را صفایی دیگر می‌بخشد. مقدمش مبارک

مژده ای دل نور چشم مرتضی آمد خوش آمد

شام میلاد امام مجتبی آمد خوش آمد

غم مخور ای دل که در ماه دعا و استجاب

بهر تأثیر دعا، روح دعا آمد خوش آمد

(ژولیده نیشابوری)

داستانک

کوه بردباری

منصوره نرگسی

مردی از امام خواست که دوستش باشد. امام فرمود: به سه شرط: از من تعریف مکن، مرا دروغ گو ندان و در حضور من از [کسی غیبت مکن]. ۱]

عابدترین مردم زمان خود بود. بسیار پیاده و با پای برهنه به حج می‌رفت و هر گاه آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را می‌شنید، پاسخ [می‌گفت: «لبيك اللهم لبيك؛ خداوندا! گوش به فرمان توام». ۲]

هرگاه وضو می‌ساخت، بدنش از ترس خدا می‌لرزید و چهره‌اش زرد می‌شد. همین که از اول علت را جویا می‌شدند،

[می‌فرمود: بنده خدا باید هنگامی که به درگاه او می‌رود، از ترس رنگ ببازد و تنش بلرزد. ۳]

گوسفند زیبا و مورد علاقه‌ای داشت. یکی از غلامان، پای گوسفند را شکست. اما علت را پرسید. غلام گفت: برای اینکه تو [را ناراحت کنم. اما با تبسمی دل‌نشین فرمود: ولی من در عوض تو را خشنود می‌کنم، و غلام را آزاد کرد!]

روزی مشغول غذا خوردن بود. سگی آمد و مقابلش ایستاد. یک لقمه خود می‌خورد و یک لقمه جلو سگ می‌انداخت. خواستند سگ را دور کنند. مانع شد و فرمود: شرم دارم از خدا که جانداري به غذا خوردن من بنگرد و من به او غذا [ندهم].

بسیار بردبار بود تا آنجا که مروان بن حکم - دشمن سرسخت او - در تشییع پیکرش اندوهگین بود. او را گفتند: تو که تا [دیروز با او دشمن بودی، گفت: او کسی بود که بردباری‌اش با کوه‌ها سنجیده نمی‌شد].

مانند جدش بدون تکبر و غرور روی زمین می‌نشست و با تهی‌دستان هم‌سفره می‌شد و می‌فرمود: خداوند، خود بزرگ‌بینان را [دوست نمی‌دارد].

ابوسفیان که برای بستن پیمان با پیامبر به مدینه آمده بود، ناامید شده بود. تا اینکه حسن چهارده ماهه زبان گشود و فرمود: ای پسر صخر! شهادتین بگو تا تو را نزد جدم شفاعت کنم. سپس امام علی (علیه السلام) فرمود: سپاس خدای را که خاندان [را هم‌سان یحیی بن زکریا قرار داده است. ۸] (محمد ص)

پرسیدند: چرا مرگ ناخوشایند است؟ فرمود: شما خانه آخرتتان را ویران و خانه دنیایان را آباد کرده‌اید، و مسلماً انتقال از [جای آباد به جای خراب، بر شما ناخوشایند است].

آثار مرگ در چهره‌اش آشکار شد و او می‌گریید. علت را پرسیدند. فرمود: به دو دلیل ترس از قیامت و دوری از [دوستانم].

کلمات قصار/ در محضر نور

منصوره نرگسی

امام حسن مجتبی (ع)، امام حُسن و خوبی است؛ امام مهر و صفا و بخشندگی؛ امام عشق و جوان‌مردی؛ امام نصایح و اندرزها. اکنون به پاره‌ای از سخنان گهربار و همچون نور ایشان اشاره می‌کنیم:

[با مردم آن‌گونه نشست و برخاست کن که دوست داری، با تو رفتار کنند].

[بخشش پیش از درخواست، بزرگ‌ترین بزرگواری‌هاست].

[شوخی، بزرگی و ابهت را از میان می‌برد. شخص ساکت، از بزرگی و وقار بیشتری بهره‌مند است].

[سرآمد عقل، برخوردار نیکو و شایسته با مردم است].

[گناه و اشتباه دیگران را به زودی سرزنش مکن و میان او و اشتباهش راهی برای عذرخواهی قرار بده].

[والا ترین جایگاه نزد خداوند از آن کسی است که به حقوق مردم آشنا باشد و در برآوردن آن بکوشد].

[بخل، سرآمد همه بدی‌ها و زشتی‌هاست و محبت و دوستی را از دل‌ها بیرون می‌کند. ۱۷]

شعر

امام حسن مجتبی (ع) در آینه شعر فارسی

به کوشش: اصغر عرفان

آسمان صبر

سلام ای حُسن عالمتاب، ای روح سحر سیما

سلام ای آیه مظلوم، ای غم، سوره زیبا

سلام ای دومین خورشید، ای روشن‌ترین امید

بتاب ای عصمت روشن، بتاب ای عصمت زیبا

سلام ای جان شیدایی، تو ای روح اهورایی

طلوع بی غروب حُسن، در آینه دنیا

سلام ای آسمان صبر، ای قاف شکیبایی

سلام ای قبله خوبی، سلام ای کعبه دل‌ها

سلام ای صبح توفانی، تو ای لبخند بارانی

شکوفا شد ز صبر تو، گل اعجاز عاشورا

حسن، سنگ صبور عشق، امام غم، غرور عشق

دل حسرت نصییم را اجابت می‌کنی آیا؟

مرا سیراب کن مولا، ز دریای کرامات

اجابت کن مرا امشب، تو را لب تشنه‌ام مولا

(رعنا اسماعیلی)

آینه از فرط تجلی شکست

دفتر ایجاد چو روز ازل

رفت به توشیح حق لم یزل

در کف قدرت، قلم نور داشت

دیده به دیباچه منشور داشت

نام تو را دیده و ممهور کرد

مُهر تو را زینت منشور کرد

پرتو ادراک تو هر سو که تافت

عقل سراسیمه بدان سو شتافت

متصل از جذبه تو کاف و نون

منفصل از نهی تو، عقل و جنون

عشق چون از غیب پدیدار شد

حُسن به حسن تو گرفتار شد

حُسن شد از باده عشقت ز دست

دست ورا حُسن تو از پشت بست

حُسن سه حرف است و در این حرف نیست

جز سه رقم باده در این ظرف نیست

مستی مُلک و ملکوت از تو باد

باده به جام جبروت از تو باد

حُسن تو در این سه جهان ساقی است

در کف او، جام هوالباقی است

تا به کف حُسن تو این جام هست

هر سه جهان است از این باده مست

(محمدعلی مجاهدی)

نماز سبز

آمد عروس حجله خورشید در شهود

در کوچهای نشست که سر منزل تو بود

امشب صدای سبز تو جاری است در فضا

پا در رکاب آمدنت مانده صبح زود

دستِ نسیم، پنجره‌ها را گشود و رفت

در خانه‌ای که چشم خدا دیده می‌گشود

ما پرده نگاه به یک سو زدیم باز

ماندیم مات خنده آینه و دود

این چشم‌های کیست که در من ترانه ریخت؟

از مشرق کجاست که با من غزل سرود؟

از آن همه شکوه که در باغ حسن توست

یک ساغر نگاه عنان از دلم ربود

ای بر بلند سبز شرافت نهاده پا

چون ذره‌ای به کوی تو سر می‌برم فرود

از بس به روی صخره صبر ایستاده‌ای

گیتی تو را به صبر «حسن» تا ابد ستود

وقتی که ذوق فرصت بدرود را گرفت

بر قامت صبور تو صد آسمان درود

(غلام‌رضا شکوهی)

حیرت

گویند که گرد مه، زمین می‌گردد

دور فلک و عرش برین می‌گردد

خورشید، جمال مجتبی را دیده است

حیران شده است و این چنین می‌گردد

(سید مهدی حسینی)

شادی

سرشار شمیم اهل بیت آمده است

شادی به حریم اهل بیت آمده است

جوشان شده است چشمه فیض خدای

میلاذ کریم اهل بیت آمده است

(سیدمهدی حسینی)

کریم آل احمد

گلوآژه عشق و نور سرمد آمد

ریحانه ازهار و محمد آمد

از فیض دعای روزه‌داران صیام

امروز کریم آل احمد آمد

(سید مهدی حسینی)

امام بن امام

آمد چو به نیمه ماه پرفیض صیام

شد طلعت مجتبی عیان چون مه تام

با روی حسن خوی حسن جلوه نمود

فرزند ابوالحسن امام بن امام

(محمدرضا براتی)

(یا حسن)ع

رمضان، بهشت خدا شده ز گل جمال تو یا حسن

یم علم و حکمت و معرفت، نمی از کمال تو یا حسن

تو علی، تو فاطمه، تو حسن، تو حسین یا که محمدی؟

که عیان جلالت پنج تن، بُود از جمال تو یا حسن

(سازگار)میثم

اولین ودیعه بتول

ماه روزه بود و ماه پاره‌ای از ورای ابرها پدید شد

آفریدگار عشق و عقل نیز شادمان از آنچه آفرید شد

آسمانیان فراز آمدند، روزهای رفته باز آمدند

دست‌ها به اهتزاز آمدند، خانه علی پر از امید شد

مجتبی که شیعه رسول بود، اولین ودیعه بتول بود

از نهاد مرتضی حلول کرد بعد از آن مدینه رو سپید شد

(عبدالحمید رحمانیان)

، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی (ابوالفضل هادی منش، آفتاب حسن، رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبی (ع). [۱]. صدا و سیما، ۱۳۸۲، چ ۱، ص ۱۳۴.

[۲]. همان، ص ۲۸.

[۳]. همان، ص ۲۹.

[۴]. همان، ص ۳۷.

[۵]. همان.

[۶]. همان، ص ۴۲.

[۷]. همان، صص ۴۵ و ۴۶.

[۸]. همان، ص ۱۳۶.

همان، ص ۱۳۴. [۹].

همان، ص ۳۰. [۱۰].

همان، ص ۱۳۰. [۱۱].

همان. [۱۲].

همان. [۱۳].

همان. [۱۴].

همان، ص ۱۳۱. [۱۵].

همان، ص ۱۳۲. [۱۶].

همان. [۱۷].

حُسن حسن است مایه شوکت و ناز

بر حُسن حسن مرست پیوسته نیاز

در باور دل فروغ مهرش جاری است

سید علی اصغر صائم مهر حسن است مُهر جان گاه نماز

زین غنچه که بر دامن زهرا پیداست

آیات کمال و شرم و تقوا پیداست

تاریک بود گرچه مزارش به بقیع

سید رضا مؤید نور حسن از قبه خضرا پیداست

آئینه جلوه خدایی حسن است

مفهوم بلیغ روشنایی حسن است

آن مصلح عادل که حریت را

عباس خوش عمل کاشانی آراست به نور پارسایی حسن است

آن گل که صفای بوستان و چمن است

بهتر ز دو صد نسترن و یاسمن است

اول گل بوستان زهرا و علی

در گلشن دین امام دوم حسن است **بهروز مرادی آرانی**

فریاد اگرچه در تو پشنهان بوده است

خورشید تکلم تو تابان بوده است

صلح تو برای نهضت عاشورا

آرامش پیش پای طوفان بوده است **محمد جواد محدثی**

ای تو با قلبم صمیمی

ای تو با قلبم صمیمی یا حسن

تو کریم بن کریمی یا حسن

داری از زهرا نشان یا مجتبی

مهربانی دل رحیمی یا حسن

صاحب رزقی و جودت بی کران

ریزه خوار سفره ات هر انس و جان

آن قدر بخشنده ای محبوب من

بر سر خوان تو حاتم میهمان

از می کوثر چو آبم می دهی

بر خم زلفت چو تابم می دهی

آن قدر خوبی که هر چه بد کنم

با کریمی تو جوابم می دهی

تا خدا پرداخت جسم و جان و تن

پر نمودم از غم و رنج و محن

روی قلبم از ازل حک کرد او

هست این مخلوق مجنون الحسن

بی کس شهر پیمبر یا حسن

غربت تو همچو حیدر یا حسن

من چه گویم شرح دردت ای غریب

ای عصای دست مادر یا حسن

گریه کردن کار هر روز و شب

آمده از گریه ها جان بر لب

من نمی گویم که در کوچه چه شد

آن قدر گویم کمان شد زینت

در میان کوچه دشمن راه بست

حرمت صدیقه زهرا شکست

آن قدر بر جسم و جانم لطمه زد

بی تأمل مادرت از پا نشست

خیره مانده چشم هایت سوی در

داغ آن کوچه هنوزت بر جگر

تا زمانی که به دنیا زیستی

دیگر از آن کوچه ننمودی گذر

بنال چو قمری درین عزا

ای روح عقل اقدم و ریحانه نبی

کز خون دل زغصه دوران لبالبی

ای شاه دادگر که ز بیداد روزگار

روزی نیارمیده، نیاسوده ای شبی

از دوستان ملامت بیحد شنیده ای

تنها ندیده ای الم از دست اجنبی

چون عنصر لطیف تو با خصم بدمنش

هرگز ندید کس قمر برج عقربی (۱)

زهر جفا نمود ترا آب خوشگوار

از بس که تلخ کامی و بیتاب و پرتبی

از ساقی ازل نگرفته است تا ابد

چون ساغر تو هیچ ولی مقربی

آری بلا به مرتبه قرب اولیاست

و اندر بساط قرب نبود از تو اقربی (۲)

گردون شود نگون و رخ مهر و مه سیاه

کافتاده در لحد چو تو تابنده کوکبی

نشینده ام نشانه تیر ستم شود

جز نعلش نازنین تو در هیچ مذهبی

ای «مفتقر» بنال چو قمری درین عرا

کاین غصه نیست کمتر از آن زهر جانگزا

آیه الله غروی اصفهانی

چراغ دل افروز مجتبی

هرگز دلی ز غم چو دل مجتبی نسوخت

ور سوخت ز اجنبی دگر از آشنا نسوخت

هر گلشنی که سوخت ز باد سموم سوخت

از باد نوبهار و نسیم صبا نسوخت

چندان دلش ز سرزنش دوستان گداخت

کز دشمنان ز هر بد و هر ناسزا نسوخت

از هر خسی چو آن گل گلزار معرفت

شاخ گلی ز گلشن آل عبا نسوخت

جز آن یگانه گوهر توحید را کسی

ز الماس سوده لعل لب دلربا نسوخت

هرگز برادری به عزای برادری

در روزگار، چون شه گلگون قبا نسوخت

باور مکن دلی که چو قاسم به ناله شد

زان ناله پر از شرر و ابا نسوخت

آن دم که سوخت حاصل دوران ز سوز زهر

در حیرتم که خرمن گردون چرا نسوخت

تا شد روان عالم امکان ز تن روان

جنبده ای نماند کزین ماجرا نسوخت

خاموش شد چراغ دل افروز مجتبی

افروخت شعله غم جانسوز مجتبی

آیه الله غروی اصفهانی

(در رثای امام مجتبی (ع

مه‌رت به کاینات برابر نمیشود

داغی ز ماتم تو فرونتر نمیشود

از داغ جانگداز تو ای گوهر وجود

سنگ است هر دلی که مکدر نمیشود

ظلمی که بر تو رفت ز بیداد اهل ظلم

بر صفحه خیال مصور نمیشود

تنها جنازه تو شد آماج تیر کین

یک ره شد این جنایت و دیگر نمیشود

بی بهره از فروغ ولای تو یا حسن

مشمول این حدیث پیمبر نمیشود

فرمود دیده‌های که کند گریه بر حسن

آن دیده کور وارد محشر نمیشود

دارم امید بوسه قبر تو در بقیع

اما چه میتوان که میسر نمیشود

با این ستم که بر تو و بر مدفنت رسید

ویران چرا بنای ستمگر نمیشود

آن را چه دوستی است (موید) که دیده‌اش

از خون دل ز داغ حسن تر نمیشود

(در ستایش امام حسن مجتبی (ع

تا که به دل زد سپاه عشق شبیخون

ریخت شبی آیم از دو دیده شبی خون

عاشقم و زار و بیقرار و پریشان

نالہ زبیداد ہجر چون نکنم ؟ چون ؟

عاشقی آوارہ دیار فراقم

از چہ ننالم ز جور گردش گردون ؟

آن قدر از دست روزگار بگیریم

تا کنم از اشک دیدہ ، بادیه ، جیحون

آن قدر از جور آسمان کنم افغان

تا شنود آہ زارم ایزد بیچون

تا کنم از خون دیدہ دامن صحرا

پر گل و سنبل ز عشق آن رخ گلگون

داغ بہ دل لالہ سان خموش چرایم

خوش کہ بنالم چو بلبل از دل محزون

میکشدم عشق روی دوست بہ صحرا

میبردم شوق وصل یار بہ هامون

ساحت هامون ز ارغوان و شقایق

باغ و گلستان کنم ز دیده پر خون

از چه ننالم ز دور چرخ ستمگر

از چه نگریم ز جور دهر پر افسون

آتش بیداد و ظلم و جور و جفا را

از ازل این کهنه آسمان شده کانون

مردم نیکو صفات پاکدل و دین

سخره بیدین نموده فتنه مادون

فرقه گوساله طبع سامری انگیز

سوی معاویه روی کرده ز هارون

چرخ نشاندش به پای منبر آن دیو

دیو منافق سرشت طاغی مفتون

تا که زند صد هزار زخم به جانش

نطق معاویه آن بد اختر مطعون

حسن حسن در ازل شد آینه غیب

همچو علی مظهر تجلی بیچون

آن که ازل تا ابد ندیده چو حسش

دیده خورشید و مه به طارم گردون

گر نبد آن گوهر یگانه خلقت

بحر نبوت نداشت لولو مکنون

سبط نخستین تویی و سر نبوت

طایر عرش آشیان همای همایون

جنت و کوثر تویی به صورت و معنی

سدره و طویبی تویی به قامت موزون

ای تو پس از مرتضی وصی پیمبر

هادی امت به زیر قبه و ارون

حلم و رضا و سخا و رأفت و رحمت

کرده خدا در نهاد پاک تو معجون

آه که دهر دغا به زهر جفا ریخت

از جگر مجتبی به طشت فلک خون

سوده الماس ریخت خصم به کامش

بر کف اسما بنت اشعث ملعون

آخر شهر صفر به آب چو آتش

سوخت دل عرشی و سماوی و مادون

قلب جهان زار کرد سوده الماس

در غم او خون گریست دیده گردون

پاک دل شیعیان ز فاجعه وی

شد زغم و درد و رنج و غاله مشحون

بعد ستمها و زهر و خنجر دشمن

رفت به قرب جوار ایزد بیچون

باز به تیر جفا جنازه پاکش

خصم هدف ساخت زیر این فلک دون

چرخ چنین بوده با عناصر ایمان

هیچ نگردیده طبع دهر دگرگون

چون غم و اندوه و درد و غصه ز جانت

دست ندارد بساز با دل محزون

زار بنال ای (الهی) از غم آن شه

ساز به آهنگ سبز گنبد وارون

الهی قمشه ای (وفات ۱۳۵۲ ه ش)

(در فضیلت امام حسن (ع

امامی کو امامت را حسن بود

حسن آمد که جمله حسن ظن بود

همه حسن و همه خلق و همه حلم

همه لطف و همه جود و همه علم

ز جودش هفت دریا، هشت آمد

ز شوقش نه فلک در گشت آمد

سه نور بس قوی را چارم او بود

برای آن همه چیزش نکو بود

مربع زان سه آمد جوهر او

مثلث دو مثنی در بر او

چو دومیراث مشکین زان سهتن داشت

چوجان در برازو با خویشتن داشت

دل پر نور او دریای دین بود

دو موی او دو شست عنبرین بود

چو در دریا فکند آن شست در راه

به شست افتاد از ماهیش تا ماه

رخمی چون روزو زلفی همچو شب داشت

کسی کان هردو دیدالحق عجب داشت

چو آه از دل بر آوردی به غم در

درافتادی شب و روزش به هم در

شب از موی سیاهش تیره گشته

ز رویش ماه روشن خیره گشته

لبش قام مقام حوض کوثر

که بودی چشمه نوش پیمبر

چنان نوشی به زهر آلوده کردند

جگر پر خون دلش پالوده کردند

ز زهرش چون جگر شد پاره پاره

ز غصه گشت خونین، سنگ خاره

دل خصمش نشد از خون جگر رنگ

ولی از درد او خون شد دل سنگ

فرید الدین عطار، ۶۲۷ هـ

(در منقبت امام حسن بن علی (ع))

ای علوی ذات و خدایی صفات

صدر نشین همه کاینات

سید و سالار شباب بهشت

دست قضا و قلم سرنوشت

زاده طویی و بهشت برین

نور خدا در ظلمات زمین

نور دل و دیده ختمی مبد

سایهای از پر تو تو آفتاب

علت غایی همه ممکنات

عمر ابد داد به آب حیات

پاکترین گوهر نسل بشر

جن و ملک بر قدمش سوده سر

صاحب عنوان بشیر و نذیر

بر فلک وحی سراج منیر

آینه پاک که نور خدا

تابد از این آینه بر ما سوا

باب تو سر سلسله اولیاست

چشم پر از نور خدا مرتضی است

مادر تو دخت پیمبر بود

آیهای از سوره کوثر بود

پرده نشین حرم کبریا

فاطمه آن زهره زهرای ما

عاشق کل حضرت سلطان عشق

خون خدا شاه شهیدان عشق

با تو زیک گوهر و یک مادر است

ظل خدایی تو اش بر سر است

آیه تطهیر به شان شماست

حکم شما امر اولوالامر ماست

سینه سینای شما طور وحی

نور شما شاخهای از نور وحی

در رمضان ماه نشاط و سرور

ماه دعا ماه خدا ماه نور

نور فشان شد ز دو سو آسمان

در دو افق تافت دو خورشید جان

وحی خدا از افق ایزدی

نور حسن از افق احمدی

مشک و گلابی به هم آمیختند

در قدح اهل ولا ریختند

ای رمضان از تو شرف یافته

نور تو بر جبهه او تافته

نیمه ماه رمضان عزیز

گیسوی مشکین تو شد مشک بیز

نور خدا تافت از آن روی ماه

خاصه از آن چشم درشت سیاه

سرخی گل عکس گل روی توست

طلعت شب سایه گیسوی توست

روز که خورشید درخشان صبح

سر زند از چاک گریبان صبح

سرخی آن نور و پگاه سپید

روی افق نقش تو آید پدید

ای رخ تو در رمضان بدر ما

هر موی تو شب قدر ما

دیده که بی نور تو شد ، کور به

سر که نه در پای تو ، در گور به

بعد علی شاخص عترت تویی

وارث میراث نبوت تویی

مصلحت ملت اسلام و دین

کرد تو را گوشه عزلت نشین

هیچ گذشتی چو گذشت تو نیست

آن که ز شاهی بکشد دست کیست ؟

صبر هم از صبر تو بی تاب شد

کوزه شد و زهر شد و آب شد

بعد شهادت نکشید از تو دست

تیر شد و بر تن پاکت نشست

سبزه بر آمد ز گلستان دین

تا رخ تو سبز شد از زهر کین

ریشه دین گشت همایون درخت

تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت

ملت اسلام که پاینده باد

مشعل توحید که تابنده باد

هر دو رهین خدمات تواند

شکر گزارنده ذات تواند

تا ابد ای خسرو والا مقام

بر تو و بر دین محمد (ص) سلام

کلک (ریاضی) که گهر ریز شد

زان نظر مرحمت آمیز شد

ریاضی یزدی (ت ۱۲۹۰ وفات ۱۳۶۲ ه ش)

(در منقبت حضرت مجتبی (ع)

نه هر کس شد مسلمان میتوان گفتش که سلمان شد

کز اول بایش سلمان شدن و آنکه مسلمان شد

نه هر سنگ از بدخشان است لعلش میتوان گفتن

بسی خون جگر باید که تا لعل بدخشان شد

جمال یوسف ار داری به حسن خود مشو غره

صفات یوسفی باید تو را تا ماه کنعان شد

نمی شاید حکیمش خواند هر کس لافد از حکمت

که عمری بندگی باید نمود آن گاه لقمان شد

مرا از وعده حور و قصور اغوا مکن واعظ

بهشت بی قصور من حریم قرب جانان شد

ولی ذوالمنن یعنی حسن آن خسرو خوبان

که هر چیز از عدم با قدرتش ممکن درامکان شد

نه حبش باعث جنت نه بغضش موجب نیران

که حبش محض جنت گشت و بغضش عین نیران شد

به صولت بود چون حیدر به هیأت همچو پیغمبر

ولی حضرت داور مدار دین و ایمان شد

به قدرت دست او معجز نما چون احمد مرسل

به قوت پنجهاش مشکل گشا چون شیر یزدان شد

ستایش کردم آدم تا که آدم شد در این عالم

هوایش نوح بر سر داشت تا ایمن ز طوفان شد

چو نامش حرز جان بنمود پور آزر از آذر

نه بس ایمن شد از آذر بر او آذر گلستان شد

چو با صوت حسن (انی انا الله) گفت موسی را

فراز طور سینایش ز جان عمری ثنا خوان شد

همین صوت حسن بودش که گردید از شجر پیدا

همین نور حسن بودش که اندر طور تابان شد

زهی سودای باطل، کی توانم مدح آن شاهی

که مداحش خدا، راوی پیغمبر، مدح قرآن شد

شهی کز آستینش آشکارا دست یزدان شد

به خاک آستانش حضرت جبریل دربان شد

مگر انصار و یاری داشت آن مظلوم بی یاور

که هر جور وجفایی شد بر او زانصار و یاران شد

ز ناچاری به بیعت داد دست آن شاه بی لشکر
چویک انسان نبودش یاو رآخر کارش این سان شد
مگو بیعت که از شمشیر خوردن ، سخت تر بودش
چو او با زاده سفیان قرین عهد و پیمان شد
مگوید آن کز آتش بسی سوزنده تر بودش
همان آبی کز آن مرغ دلش در سینه بریان شد
دو سبط مصطفی دادند جان از آب و بی آبی
زبی آبی حسین اما حسن از آب بی جان شد
حسین پیش از شهادت گر نشان تیر شد اما
حسن بعد از شهادت نعش پاکش تیر باران شد
حسین را گر علی اکبر شد از دست خسان کشته
حسن هم قاسمش پامال از سم ستوران شد
(وفایی) گر ز غمهایش بگوید تا صف محشر
بیان کی میتواند زان یکی از صد هزاران شد

وفایی شوشتری

(در منقبت حضرت مجتبی سبط اکبر (ع

آن را که ولایت حسن نیست

طاعت قبول ذوالمنن نیست

از بعد علی قباى لولاک

جز در خور قامت حسن نیست

آن را که محبت تو ای شاه

چون پاک روان به ملک تن نیست

در حیرتم آن که این چنین کس

چون مرغ چرا به بازن نیست

خاک ره هندوی تو باشد

مشکی که به خطه ختن نیست

چون بازوی تو به کسر اصنام

نیروی خلیل بت شکن نیست

چون است که دشمن تو ای شاه

بر گردنش از قضا رسن نیست

بی نور تو عرش مستقر نه

بی رای تو عقل موتمن نیست

ای شاه قرین یک غلامت

صد همچو او یس در قرن نیست

جز مهر تو مایه جنان نه

جز مدح تو زینت سخن نیست

بی خاتم مهر تو فرشته

جز جان بلیس اهرمن نیست

من بنده دودمان اویم

حقا که درین سخن ، سخن نیست

بی مهر علی و آل پاکش

آسوده (هما) روان به تن نیست

همای شیرازی

(در میلاد با سعادت امام حسن مجتبی (ع)

فلک چو کرد لباس سیاه شب بر تن

جهان ز تابش ماه منیر شد روشن

صفای دیگر امشب در آسمان پیدااست

که چشم دل نشود سیر هرگز از دیدن

به هر طرف نگری بینی اختران سپهر

سر از شعف بدر آوردهاند از مأمّن

سبب زپیر خرد خواستم که بر پا ، شور

به نیمه رمضان از چه شد ؟ بگو با من

جواب داد مگر غافلی که امشب هست

ولادت شه دین حضرت امام حسن (ع)

همان شهی که خصال و فضالش همه نیک

همان شهی که به کردار و خلق بود حسن

شهی که داشت نشانها ز حیدر کرار

شهی که فاطمه پرورده بود در دامن

شهی که همچو حسینش برادری بوده است

که غرق خون به ره دین نموده پیراهن

شهی که جامه صلح و صفا و پاکدلی

به طول زندگیش بوده یکسره بر تن

همان شهی که به قصد نجات خلق نمود

طریق حق و حقیقت حراست از رهن

شهی که جعده محتاله کرد مسموش

شهی که دید ز دو نان بسی فریب و فتن

مدیح همچوشهی کار کلک (فرزین) نیست

که شد به فسحت میدان وصف او الکن

عبد الحسین فرزین (معاصر)

(در ولادت امام حسن مجتبی (ع

تا چمن از فر فروردین به خود زیور گرفت

عالم فرتوت دور زندگی از سر گرفت

در چمن مشاطه نوروز با سعی نسیم

شاهد گل را نقاب از چهره احمر گرفت

از دم عیسای ابر احیا شدند اموات باغ

نو عروس گل چو خود را در زر و زیور گرفت

پا به اورنگ شقایق باز بنهاد ارغوان

جا در آغوش صنوبر باز نیلوفر گرفت

ساقیان بر دست میگیرند ساغر را ولی

لاله ساغر را به بستان از طرب بر سر گرفت

مست در مستی نگیرد دست مست دیگری

العجب نسرین به مستی دست سیسنبیر گرفت

فرویدین بسیار دیدم من نه این سان فرویدین

آری این چشمه سر از سر چشمه دیگر گرفت

حبذا عید آن که از فیضش جلالت رخ نمود

مرحبا عید آن که از یمنش سعادت در گرفت

آفتابی سر زد از دامان زهرای بتول

آن که نور از پرتو او خسرو خاور گرفت

سبط اول ، حجت دوم ، ولی بن ولی

آن که عرش کبریا از حضرتش لنگر گرفت

ای خدیوی کز وجودت هر وجودی از ازل

هوش در سر تاب در تن روح در پیکر گرفت

از شعاع مهر رخسار تو از شرمندگی

آفتاب از چرخ بر سر نیلگون معجر گرفت
خاک در گاه تو را نازم که با یک جلوهاش
بو ز مشک و رنگ از گل عطر از عنبر گرفت
خنک رویین سم تو در پویه و رفتار خود
ساله ز ابر آتش ز برق و سرعت از تندر گرفت
طفل ابجد خوان درگاه تو هنگام جدل
از فلک خنگ و ز مه خود و ز خور افسر گرفت
محفل (طای) مطاف قدسیان گردید چون
بهر اوصاف تو بر کف خامه و دفتر گرفت

طائی شمیرانی (معاصر)

دوای صبر

هرگز کسی دچار محن چون حسن نشد

ور شد دچار آن همه رنج و محن نشد

خاتم اگر ز دست سلیمان به باد رفت

اندر شکنجه ستم اهرمن نشد

نوح نجی گر از خطر موج رنجه شد

غرقاب لجه غم بنیاد کن نشد

یوسف اگر چه از پدر پیر دور ماند

لیکن غریب و بی همه کس در وطن نشد

شمع ار چه سوخت از سرشب تا سحر ولی

خونابه دل و جگرش در لگن نشد

پروین نثار ماهرخی کانچه شد بر او

پروانه را ز شمع دل انجمن نشد

حقا که هیچ طایری از آشیان قدس

چون او اسیر پنجه زاغ و زغن نشد

جز غم نصیب آن دل و الا گهر نبود

جز زهر بهر آن لب شکر شکن نشد

دشنام دشمن آنچه که با آن جگر نمود

از زهر بی مضایقه با آن بدن نشد

از دوست آن چه دید ز دشمن روا نبود

جز صبر، دردهای دلش را دوا نبود

آیه الله غروی اصفهانی

ریحانه رسول خدا

آن شاخ گل که سبز بود در خزان یکی است

افشانده غنچه گل سرخ از دهان یکی است

آن گوهری کز آتش الماس ریزه شد

یاقوت خون زلعل لب او روان یکی است

آن لعل درفشان که زمرد نگار شد

داد از وفا به سوده الماس، جان، یکی است

آن نخل طور کز اثر زهر جانگداز

از فرق تا قدم شده آتش فشان یکی است

آن شاهباز اوج حقیقت که تیر خصم

نگذاشته ز بال و پر او نشان یکی است

آن خضر رهنما که شد از آب آتشین

فرمانروای مملکت جاودان یکی است

آن نقطه بسیط محیط رضا که بود

حکمش مدار دایره کن فکان یکی است

آن جوهر کرم که چه سودا به سوده کرد

هرگز نداشت چشم به سود و زیان یکی است

چشم فلک ندیده بجز مجتبی کسی

شایان این معامله، آری همان یکی است

طوبی مثال گلشن آل عبا بود

ریحانه رسول خدا مجتبی بود

آیه الله غروی اصفهانی

سرو سبزپوش

شاهی که بود گوشه نشینی شعار او

محنت قرین او شد و غم بود یار او

آن کو دمید صبح ازل از جبین او

شد تیره تر زشام ابد روزگار او

محکوم حکم دیو شد آن خسروی که بود

روح الامین چو بنده فرمانگزار او

موسی اگر به طور غمش می زدی قدم

بیخود شدی ز آه دل شعله بار او

یک باره گر مسیح بدید آنچه او بدید

می شد دوباره چرخ چهارم چو دار او

آن سرو سبزپوش چو گل سرخ روی شد

آری ز بس که خون جگر شد نگار او

روی حسن چو سبز شد از زهر غم فزود

تا شد سرشک دیده و دل جویبار او

طوبی نثار آن قد و قامت که بعد مرگ

از چار سو خدنگ سه پر شد نثار او

پرورده کنار پیمبر بد از نخست

محروم شد در آخر کار از کنار او

آن سروری که صاحب بیت الحرام بود

بیت الحرام بهر چه بر وی حرام بود

آیه الله غروی اصفهانی

بازگشت

(میلاد حسن بن علی (ع

سبزه اندر سبزه بینی ارغوان در ارغوان

لاله اندر لاله بینی یاسمن در یاسمن

ساحت بستان ز فر سبزه شد باغ بهشت

دامن صحرا از بوی نافه شد رشک ختن

نقش گل را آن چنان آراست نقاش بهار

کز شگفتی ماندت انگشت حیرت در دهن

از شمیمی خاک گردد مشکبیز و مشک بار

وز نسیمی آب گردد موج خیز و موج زن

سبزه پرچم بر فرازد صبحدم در باغ و راغ

لاله آتش بر فروزد شامگاهان در دمن

گل شد از لطف نسیم و دولت ابر بهار

شاهدی شیرین شمایل دلبری سیمین بدن

دشت و صحرا در لطافت تالی باغ بهشت

باغ و بستان در طراوت رشک فردوس عدن

در شب مهتاب بینی بر لب آب روان

عاشقان را بزم عیش و شاعران را انجمن

نونهالان چمن را دایه ابر بهار

گه ز رخ شوید غبار و گه بنوشاند لبن

تا کند بلبل دل گل را اسیر دام عشق

گه ز شیرین خواندنش افسانه گاه از کوهکن

وه چه خوش بشکفته در گلزار زهرا نوگلی

کز طراوت گشته رویش رشک گلهای چمن

دیده از نور جمالش روشنی یابد چو دل

بلبل از شوق وصالش در چمن نالد چو من

بلبل آن جا هر سپیده دم سراید نغمهای

در ثنای خسرو خوبان امام ممتحن

از حریم فاطمه در نیمه ماه صیام

چهره ماه حسن تابید با وجه حسن

میوه بستان زهرا نور چشم مصطفی (ص)

پاره قلب علی بن ابیطالب حسن

در محیط علم و دانش آفتابی تابناک

بر سپهر حلم و بخشش کوکبی پرتو فکن

شد عیان از چهره تابان او نور خدا

شد جوان از چشمه احسان او چرخ کهن

چون دمد صبح وصالش دل شود دار السرور

چون رسد شام فراقش جان شود بیت الحزن

سینه از نور فضایل روشنی بخش جهان

چهره در حسن شمایل رشک خوبان زمن

بر حصار حلم او شد پایه دین استوار

محکم از ایمان او شرع نبی موتمن

پرچم صلح و صفا افراشت سبط مصطفی

تا براندازد لوای کفر و آشوب و فتن

آستان مجتبی را کرد اگر دشمن خراب
کی تواند بر سلیمان چیره گردد اهرمن
نور جاویدان او بر جان ما بخشد فروغ
عشق روزافزون او در قلب ما دارد وطن
منیع فیض و عطای کبریای ذوالجلال
مظهر ذات و صفات کردگار ذوالمنن
تن مپرور جز به مهر خاندان حق (رسا)
تا ز دل شوید غبار رنج و اندوه و محن
وه چه خوش دارد تماشا امشب از لطف رضا
جشن میلاد حسن در آستان بوالحسن

دکتر قاسم رسا (وفات ۱۳۵۶ ه ش)

بازگشت

(میلاد مسعود امام حسن مجتبی (ع

ای دل بیا که روی به سوی خدا کنیم

توفیق بندگی طلب از کبریا کنیم

کبر و ریا ترا کند از کبریا جدا

پرهیز از دو رویی و کبر و ریا کنیم

ما را رسد به دامن پروردگار دست

گر دامن هوا و هوس را رها کنیم

افتد فروغ دوست در آینه ضمیر

آینه پاک اگر ز غبار هوا کنیم

خواهی اگر که دوست به عهدش وفا کند

باید به عهد خویشتن اول وفا کنیم

گردد دل شکسته ما حاجتش روا

گر حاجت شکسته دلان را روا کنیم

برخیز تا که خفته دلان را چو مرغ شب

با نغمه محبت خود آشنا کنیم

ماه خدا رسید ، که در چشمه خلوص

خود را غریق رحمت بی انتها کنیم

ماه خدا رسید ، که با صیقل صفا

آینه مکدر دل با صفا کنیم

ماه خدا رسید ، که انفاق و بذل مال

بر مردم شکسته دل بینوا کنیم

ماه خدا رسید ، که با اشک انفعال

پاکیزه لوح خویش زجرم و خطا کنیم

ماه خدا رسید ، که بر آستان حق

ابراز بندگی چو شه اولیا کنیم

میلاذ مجتبی است بیا تا به خرمی

امشب بساط جشن ولادت بپا کنیم

جشنی خجسته از پی خشنودی حسن

بر پا در آستان شه دین رضا کنیم

ماهی ز بام حسن بر آمد که تا نظر

حق را بر آن جمال حقیقت نما کنیم

آمد حسن که کسب کمالات و سروری

زان مظهر فصاحت و صبر و سخا کنیم

آمد حسن که درک فیوضات معنوی

زان چشمه فضیلت و فیض و عطا کنیم

حسن حسن چگونه ستاییم ، کی توان

در این مقام حق سخن را ادا کنیم

دل را سوی مدینه فرستیم باادب

اول سلام بر حرم مصطفی کنیم

در آستان فاطمه خرم مشام جان

زان بوستان عصمت و زهد و حیا کنیم

زان پس کنیم روی به ویرانه (بقیع)

دوم سلام بر حسن مجتبی کنیم

روشن کنیم شمع در آن وادی خموش

پروانهوار در قدمش جان فدا کنیم

سوم سلام را به مه آسمان زهد

(سجاد) نور چشم شه کربلا کنیم

چارم سلام را به گل بوستان فضل

بر (باقرالعلوم) ولی خدا کنیم

پنجم سلام بر ششمین پیشوای حق

بر (صادق الامه) مهین پیشوا کنیم

تقدیم خاک پاک حسن امشب ای (رسا)

درهای شاهوار ز طبع رسا کنیم

دکتر قاسم رسا (وفات ۱۳۵۶ه ش)

رویدن گل زیبای مجتبوی در بوستان حُسن نبوی، سبط اکبر،

الگوی کامل و آینه جمال که میلادش در نیمه رمضان، رویش

گلی در بوستان ماه خدا بود، بر همه مسلمانان جهان مبارک

باد.

سلام بر مجتبای آل محمد، فرزند برومند علی و زهرا که

گوهر دریای فضیلت بود. سلام بر آن آینه حسن ازلی که

تولد فرخنده اش در آستانه شب های قدر، برکتی مضاعف بر

سفره افطار و سحر روزه داران است .

سلام بر او که دل های شیعیان، با نسیم روح نواز نام زیبایش

صفا می گیرد و یاد او همچون عطر بهشتی مشام جان ها را

این چه شور است عزیزان که بهر انجمن است
شاد و خرم دل یاران و بدور از محن است
هر طرف میگذرم بانگ طرب میشنوم
زانکه میلاد حسن نور دل بوالحسن است
دختر ختم رسولان پسری آورده است
که جمالش حسن و نام نکویش حسن است
سروی آزاد عیان گشته که از خرمیش
جلوه ی باغ بهشت است و صفای چمن است
شهر یثرب شده فرخنده ز میلاد حسن
وز تجلی رخ او بر مه و خور طعنه زن است
تهنیت گوی ملائک بزمین آمده اند
که فضا خوش نفس از مشگ و عبیر ختن است
شیعیان شاد و فرحناک ز مولود حسن
شادمان خاطر سرگشته ی هر مرد و زن است
صبر ایوب فراموش شد از خاطره ها
دیده ی خلق جهان خیره به صبر حسن است
پسر فاطمه از مهر به یاران نظری
دیده ها سوی تو ای دلبر شیرین سخن است
تو «حیاتی» چه غم از وحشت محشر داری
که حسن روز جزا دافع رنج و محن است

او آمده تا نور به شب ها بخشد
روح شرف و عشق به دنیا بخشد

او آمده تا باور و ایمان و صفا
همراه دو صد عاطفه بر ما بخشد

او آمده از صلح و محبت بی شک

جاننی ز ولا برتن تنها بخشد

آن سید خوبان و بهشت آمده تا
برمهر و وفا ارزش و معنا بخشد

او آمده با نام حسن در حسنش
شوری به سرا پرده مولا بخشد

او رود زلالی ست که در فصل عطش
جود و کرم خویش به دریا بخشد

از لطف ، کریم اهل بیت عصمت
ما را زکرم خدا به فردا بخشد

میلاذ امام مجتبی (ع) آمده است
شادی به حریم دل ما آمده است

یا حسن ای حسن خداوندگار
ای گل خوش رنگ و بوی کردگار

ای به زمین داده نشاط و سرور
وی به سما تاج و وقار و غرور

ای صلوات همه ی انبیاء
بر تو نامت حسن مجتبی

ای متوسل شده ادم به تو
مدح خداوند دم ادم به تو

جنت از انفاس تو بستان شده
نار خلیل از تو گلستان شده

دلبری و دل خوش و یوسف کشی
لیلی و مجنون همه را می کشی

گل علی شبیم این گل توئی
در ارم فاطمه بلبل توئی

جان به فدای تو و لبخند تو
جام غسل کنج لب قند تو

خنده کن ای گلشن راز علی

ای لب تو مهر نماز علی

دگر ز نخل رسالت ، پدید شد ثمری

پدید شد ثمری ، از نکو ترین شجری

به مرتضی پسری دادبی نظیر ، خدای

خوشا چنین پدری ، خرّما چنین پسری

از آن زمان که پدیدار گشت باغ وجود

چو او ندید زمانه ، نهال باروری

زبطن فاطمه و صلب ابن عمّ رسول

پدید شد به جهان ، وه چه نازنین گهری

نمود مظهر ذات و صفات حق رخسار

خدا نهاد ز خود در زمانه خوش اثری

دمید صبح سعادت نماند اثر از شام

مسلم است که هر شام را بود سحری

امیر هر دو جهان را عیان شد اورنگی

برای تاج ولایت شد آشکار سری

به بوستان ولایت گرفت سروی جای

به پیش شمس نبوت پدید شد قمری

به ذیل دوستیش چنگ زن که در این دور

ز تیغ حادثه باید ز مهر او سپری

نگشت راز الوهیتش عیان آری

در این جهان که ندارد اساس معتبری

به روز حشر شود کبریائیش ظاهر

شود به نور خدائیش خیره هر بصری

به خوان فضل و کمالش ، چو دسترس نبود

نهاده ام به بر اهل شوق ، محضری

سرشک دیده ها می بارد امشب
محبت از شما می بارد امشب

ولایت ، مغفرت ، برکت ، عنایت
ز عرش کبریا می بارد امشب

شب وصل مناجاتی دلان شد
اجابت با دعا می بارد امشب

کرامت می نوازد سائلان را
سپهر هل اتی می بارد امشب

به شوق مجتبی در خلوت خود
بین چشم خدا می بارد امشب

گشا چشم و صفای یاسمن بین
خدا را مست ذکر یا حسن بین

دوش بر گوشم رسید این مژده از جان آفرینم

کاید از ره آن نگار دلنواز و نازنینم

گفتم ای مه از کدامین آسمان باشی؟ بگفتا

شمس ایوان ولایت، غرّوۃ الوثقای دینم

من همان ماه تمامم، جلوه ی ماه صیامم

شاهد صلح و قیامم، وجه رب العالمینم

ای نور قدیم کردگاری

ایتازه تر از گل بهاری

گل با همه حسن پیش رویت

خاری بود از جمال، عاری

زان دیده مست نرگس آموخت

خود شیوه مستی و خماری

در شام فراق عاشقانرا

گیسوی تو رمز بی قراری

ماه رمضان ز روی ماهت

شد چشمه مهر کردگاری

نور تو صفای طور سیناست

کوی تو حریم دل‌سپاری

بر سینه خاک مدفن تست

رخشنده مدال افتخاری

ای نور زمین و آسمانها

ای آینه جمال باری

بر لوح زمان بخط زرین

گفتار تو مانده یادگاری

از نور تو ایچراغ دانش

تاریکی جهل شد فراری

عید است شها گدای خود را

از بارگهت مران بخواری

خاموش (حسان) که خودشه دین

داند ره و رسم بنده داری

من علی مدح حسن می گویم
با تو ای شیعه سخن می گویم

شب میلاد حسن کوتاه است
آیت الکرسی شهر الله است

سوره ی نصر حسن می گوید
هم، شه بدر، حسن می گوید

صورت ناز حسن قبله ی من
سیرت سبز حسن کعبه ی من

هیچ کس نیست به زیبایی او
گر چه کس نیست به تنهایی او

تا نفس هست به او می نازم
جان خود بر حسنم می بازم

هر که ماه رمضان را دیده
سوی او نور حسن تابیده

هر که احسان کند احسان شد
بر سر خان حسن مهمان شد

هر که ماه رمضان ماند به تن
شد سر سفره ی احسان حسن

هر که کنه رمضان را فهمید
رخت احسان حسن را پوشید

هر کسی آرزوی مردن کرد
رمضان رخت حسن بر تن کرد

گر حسن نیمه کن ماه نبود

هیچ کس بیمه کن راه نبود

گر حسن حاکم این شهر نبود

هیچ کس قاسم این دهر نبود

حسن آن لطف رحیم است رحیم

حسن آن رزق کریم است کریم

حسن آن قاری محزون آوا

آیه روضه نماند نجوا

روضه ی قصه ی بنچاق فدک

روضه ی سیلی و شلاق و کتک

روضه هایی که حسن می داند

فقط از بهر حسین می خواند

حال اینجا چه عجیب است سخن

مادرش گفته غریب است حسن